خاطراتم در بریتانیا

مؤلف:

دکتر عبدالله خاطر

مترجم:

ابراهیم کیانی درمیان


سنی بوک
www.SunniBook.net

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

سخن ناشر 7
یادداشت مترجم 8
مقدمه به‌قلم: دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد 12

آنچه در انگلستان دیدم 18
فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج 19
زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج 26
زن مسلمان، ملکه است! 33
وقتی زن، با فطرتش در تعارض قرار بگیرد...! 38

سخن ناشر

الحمد لله وحده و الصلوة و السلام علی من لا نبی بعده.

این کتابچه، بخشی از مجموعه مقالات دکتر عبدالله بن مبارك الخاطر می‌باشد که در مجله‌ی اسلامی البیان به نگارش درآمده و در همین مجله توسط مرکز اسلامی بریتانیا انتشار یافته است.

از خدای متعال می‌خواهیم که این کتاب‌چه را برای خوانندگان مفید بگرداند و به نگارنده و تمام کسانی که در نشر آن سهم داشته‌اند، اجر و پاداش فراوان عنایت بفرماید.

و صلی‌الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

ناشر

Π

یادداشت مترجم

الحمد لله ربّ العالمین قیوم السموات و الأرضین مدبر الخلائق أجمعین و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له الملک الحق المبین و أشهد أن محمداً عبده و رسوله الصادق الأمین صلی الله علیه و سلم و علی آله و أصحابه أجمعین.

در جهان معاصر، دشمنان اسلام کوشیده‌اند تا در راستای جنگ تمدن‌ها، غرب را مظهر و جلوه‌گاه آزادی انسان و سرزمین رؤیاهای بشری نشان دهند. آنان، در این میان نیازمند هیاهوی

تبلیغاتی توانمندی بودند که از یک‌سو حوزه‌ی نفوذ فکری خـود را گسـترش دهنـد و از دیگرسـو بـا خـرده‌گیـری بـر آمـوزه‌هـای اسلامی، به ترسیم و ارائه‌ی سیمایی از اسلام و مسلمانان بپردازنـد که گویی دنیای مسلمانان، دنیایی تاریـک و آکنـده از اسـارت و بردگی انسان‌ها و بویژه زنان می‌باشد. هرچند برای ما مهـم نیسـت که غربی‌ها، درباره‌ی ما چه فکر می‌کنند، اما باید به ایـن پرسـش پاسخ داد که رجال دینی ما، در برابر شبیخون فرهنگی غـرب چـه کرده و چه باید بکنند؟ ما، وظیفه داریم جدا از بکـارگیری تـوان دفـاعی ارزش‌هـای اسـلامی، بـا موضـعی دعـوتی و تهـاجمی، معادلات کنونی را به نفع اسلام تغییر دهـیم و بـا ارائـه‌ی سـیمایی درست و راستین از اسلام، انسان گرفتار در باتلاق مادی‌گرایی را بـه آیـین و سرشـت راسـتین رهنمـون گـردیم. بـدون تردیـد مـا مسلمانان، از قابلیـت‌هـای فکـری و عقیـدتی توانمنـدی هـم‌چـون

کتـاب و سـنت برخـورداریم کـه جسـتجوی راهکارهـای فکـری وایسم‌های دیگر، چیزی جز حماقت و بـی‌انصـافی نخواهـد بـود. چراکه تمام تلاش‌های فکری بشر، امتحان خود را پـس داده و بـا وجود پیـدایش و گسـترش علـوم و حـوزه‌هـای فکـری دربـاره‌ی انسان از قبیل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، نه تنهـا هـیچ گرهـی از مشکلات انسان بـاز نشـده، بلکـه روز بـه روز بـر تیـره‌روزی بشـر افزوده گشته است. به عبارت دیگر اینـك بایـد بـا بهـره گیـری از آموزه‌های ناب کتاب خدا و سنت پیامبر اکرمρ و الگـو گزینی از سلف صالح، به خود و دیگران بقبولانیم کـه بازگشـت دوبـاره‌ی مجد و عزت اسلام و مسلمانان، در اصول و ارزش‌هـایی خلاصـه می‌شود که گذشتگان نیك ما، زندگی خـود را بـر اسـاس آن بنـا نهادنـد. عـزت مـا، در پیـروی کورکورانـه از غـرب و تکـرار دروغ‌های فریبنده‌ی غربیان نیست؛ آن هم در زمـانی کـه چنگـال

قدرتمندان غربی، به خون مسلمانان آغشته گشته است. ما، نه گذشته‌ی پرافتخار خود را از یاد برده‌ایم و نه روزگار پرننگ غرب را فراموش کرده‌ایم که دین ما، به ما درس اخلاق و نظافت و انسانیت می‌داد و غربی‌ها، به نام دین و از زبان رجال کلیسا، پاکیزگی و رفتن به حمام را گناه و مخالف با رهبانیت می‌دانستند! حماقت و جهالت است که در شرایطی از تمدن مادی غرب دفاع کنیم که دستان پلید آنان، به خون پاک کودکان افغانی، عراقی و فلسطینی آغشته گشته است! اینک که از چنگال مجسمه‌ی آزادی، خون زنان و کودکان مسلمان می‌چکد و اکنون که شهروندان جوامع غربی با پوچی روحی و انواع مخدرات و روان‌گردها، دست و پنجه نرم می‌کنند، طوطی‌های مسلمان‌نما را چه می‌توان نامید؟ منظورم، همان خودباختگانی است که به نام علم و پیشرفت، از پذیرش بی‌چون و چرای افکار وارداتی غرب

سخن می‌گویند. شکی نیست که حکمت، گم‌شده‌ی مؤمن می‌باشد و او، از همه به آن سزاوارتر است؛ اما:

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز سر می‌باید نه ملبوس فرنگ

ابواحمد، ابراهیم کیانی درمیان

زاهدان-1385/3/19هـ‌ش

Π

مقدمه به‌قلم: دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد

الحمد لله الذی فضل الإنسان بالعقل و جعله سامیا بروحه و الصلوة و السلام علی رسوله و خیر خلقه محمد بن عبدالله و آله و صحبه.

مشاهده و تجربه‌ی انسانی، یکی از منابع شناخت و دانش بشری می‌باشد. اگر تجربه‌ی انسانی، در چارچوب ضوابط و سنجه‌های درستی شکل گرفته باشد، مقدمات و در پی آن پیامدهای باضابطه و مفیدی را به دنبال خواهد داشت. تجربیات

بشری، نه با حالات فردی شکل می گیرد و نه بر اساس گفته‌های بی‌اساسی که حتی ممکن است بسیار پررواج و شایع باشد. تجربه، برخاسته از مشاهدات پیاپی و دنباله‌داری است که شاید اندک باشند. به همین خاطر قرآن کریم، به پندپذیری از رخ‌دادهای امت‌ها و ملت‌های گذشته، رهنمون شده و در بسیاری از موارد به تفکر و اندیه در احوال و سرنوشت اقوام پیشین دستور داده است. چنان که خدای متعال، می‌فرماید: ﴿فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ٤٥ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ (حج: ٤٥، ٤٦)

یعنی: «چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که به سبب ستم‌گری (ساکنانش) فروتپیده و بر هم ریخته است و چاه‌هایی که بی‌استفاده رها گشته و کاخ‌های برافراشته و استواری که بی‌صاحب و متروک مانده است. آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند (تا از دیدن آثار گذشتگان و مشاهده‌ی ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران) دل‌هایی به هم برسانند که با آن‌ها (وظیفه‌ی خود را در قبال دعوت درک کنند و) بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که با آن‌ها (اخبار جباران و ندای وجدان و فرمان یزدان را) بشنوند؟ چراکه این چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند و بلکه این دل‌های درون سینه‌هاست که نابینا می‌شوند».

هنگامی که از یکی از جنبه‌های زندگانی سایر ملت‌ها سخن می‌گوییم، نباید از دیگر جوانب مثبت آن‌ها غفلت بورزیم. در این میان وجود معیار و سنجه‌ای اصولی، به نسبت جوانب مورد بررسی و جایگاه آن در زندگانی بشر، در اولویت قرار دارد. از

این‌رو آنچه به موضوع روح و برتری آن یا عقل و پختگی آن، مرتبط است، پیوستگی بیشتری با حیات بشر می‌یابد و آنچه به خواسته‌ها و بهره‌های مادی، مربوط می‌شود، پیامد و تابع عوامل و زمینه‌های دیگری است. سخن درباره‌ی غرب و حیات آن، بحثی طولانی است که به درازا می‌انجامد. اینک بیش از هر زمان و مکان دیگری، صدای غربیان در هشدار به فروپاشی تمدن مادی غرب، درآمده است؛ تمدنی که از تعامل با روح و کرامت انسانی بازمانده و نتوانسته است رابطه و معامله‌ی درستی باعقل فهیم بشر و نقش و رسالتش در زندگانی برقرار نماید. عقل، تنها عامل شگفتی‌ساز و نوآور در کشف اسرار زندگی و پیشرفت در عرصه‌ی علوم مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی و الکترونی نمی‌باشد. ما، به‌خوبی درمی‌یابیم که این تجربیات و نیز کنکاش در آن‌ها و بهره‌مندی از آن‌ها، برای خیزش این امت عقب‌مانده از رسالتش، کارساز می‌باشد. امتی که از یاری دینش و از رفتار و منش دینی در زندگانی دور افتاده است. بنابراین ما، یافته‌ها و تجربه‌های

غرب را فقط با قرآن و سنت و زندگانی نخستین نسل‌های امت اسلامی، می‌سنجیم و آن‌ها را در قیاس با واقعیت‌های کنونی این امت قرار نمی‌دهیم؛ چراکه اینک امت اسلامی، از این‌که نمونه‌ای کاملاً اسلامی و عاری از انحراف و کج‌روی باشد، باز مانده است و از این‌رو نشانه‌ها و اوضاعی هم‌چون اوضاع و نشانه‌های زندگانی غربی دارد. تنها دلیلش، این است که این امت، اسلام را به‌درستی در اقوال، افعال، قوانین و روابطش پیاده نمی‌کند و به میزان دوری از کتاب و سنت، به نابسامانی و انحراف دچار گردیده است. لذا این کتابچه را که بخشی از مقاله‌های دکتر عبدالله خاطر در مجله‌ی البیان می‌باشد، به شما خواننده‌ی گرامی تقدیم می‌کنیم. در این کتابچه، برخی از زوایای زندگی در انگلیس به تصویر کشیده می‌شود و امید آن می‌رود که همه‌ی ما و بویژه خودباختگان غرب‌زده و مادی‌گرا، وضع موجود خود را دریابیم و به واقعیت و دستاورد کنونی امت اعم از تباهی، آشفتگی و ناخوشی پی ببریم. اینک چنین شرایطی بر امت چیره

شـده و آن را بـه خفـت و خـواری کشـانده اسـت. ایـن امـت، فرمودهی خدا را به یاد دارند کـه: ﴿ وَإِن تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمْثَٰلَكُم ﴿٣٨﴾ ﴾

یعنی: «اگر شما (از فرمـان خـدا سـرپیچی نمایید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما مـیگردانـد (و ایـن مأموریت را به گروه دیگری میسپارد) که هرگز همانند شـما نخواهند بود (و از ایثار جان و مال خودداری نخواهند کـرد و از فرمان خدا رویگردان نخواهند شد)».

از خدای متعال میخواهم که این کتابچه را مفید و سـودمند بگردانـد و آن را مایـهی اجـر و پـاداش نگارنـدهاش قـرار دهـد، هدفمان را نیکو بفرماید و به ما پاداش نیـک عنایـت نمایدکـه او، شنوا و اجابت کننده است.

دکتر عبدالرزاق محمود یاسین الحمد ٢١/١١/١٤١٢هـق

آنچه در انگلستان دیدم...

الحمد لله و کفی و صلاة و سلاما علی عباده الذین اصطفی

بنده، حدود سه سال در لندن زندگی کرده‌ام. در این مدت درسم را در رشته‌ی روانپزشکی دنبال می‌کردم و در عین حال در یکی از مساجد آن‌جا به نام پیکهام فعالیت داشتم. جوانان خوبی از کشورهای اسلامی به این مسجد رفت و آمد داشتند. بنده، در پایتخت انگلستان چیزهایی دیدم که خوبست آن‌ها را به قلم درآورم.

بنده، مشاهدات خودم را به‌صورت یک مجموعه درمی‌آورم تا مطالعه‌ی آن‌ها، برای همه، درس و عبرتی باشد.

فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج

من، با آن‌که رشته‌ی پزشکی را به زبان انگلیسی آموخته بودم، اما به‌خاطر امتحان کارگزینی، نگران و نیازمند فراگیری زبان انگلیسی بودم؛ چراکه در انگلیس از همه انتظار دارند تا در سخن گفتن و نوشتن، همانند شهروندان انگلیسی عمل کنند. از آن‌جا که صبح‌ها در بیمارستانی کار می‌کردم، چاره‌ای جز این نداشتم که مدرس و آموزگاری بگیرم تا به من اصول نگارش مقالات را آموزش دهد. معمولاً در انگلیس چنین مرسوم است که نیازمندی‌ها را در پیش‌خوان محلی تجاری یا تابلوی اعلانات یکی از دانشکده‌ها می‌نویسند و خیلی زود از طریق تلفن، پاسخش را دریافت می‌کنند. من نیز همین کار را کردم؛ مدت‌زمان زیادی نگذشت که یکی از دانش‌آموختگان دانشگاه کمبریج در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به سراغم آمد و قرار بر آن شد تا دو روز در هفته به من درس دهد. وی، پس از پنج

جلسه که برای آموزش زبان به خانه‌ام آمد، با لحنی آمیخته به شرم و حیا از من پرسید: دوستان و همکاران زنم از من می‌پرسند: چطور تا حالا پنج بار به خانه‌ی دوستت رفته‌ای و او، هنوز خانمش را به تو معرفی نکرده تا او را بشناسی!

این سؤال، سرآغاز گفتگو درباره‌ی مسایلی غیر از نکات درسی بود. من هم منتظر چنین فرصتی بودم؛ زیرا انگلیسی‌ها را خوب می‌شناختم و می‌دانستم که آن‌ها دوست ندارند که کسی سر سخن با آنان را آغاز کند و از مسایلی سخن بگوید که آن‌ها، درباره‌اش چیزی نپرسیده‌اند. از این‌رو باید چنین فرصت‌هایی را غنیمت شمرد و به پاسخ‌گویی سؤالاتشان پرداخت.

چکیده‌ی پاسخی که به او دادم، از این قرار است: دین ما، به حجاب و پوشش زن دستور داده و روا ندانسته است که زن، با نامحرمان یک‌جا بنشیند. سپس از او درباره‌ی آسیب‌های اختلاط و هم‌نشینی مردان و زنان پرسیدم و این نکته را مطرح کردم که:

آیا هم‌نشینی و اختلاط مردان و زنان ازدواج کرده، زمینه‌ای برای خیانت زناشویی نیست؟ هرچند که آمار ارائه‌شده در زمینه‌ی فساد اخلاقی زنان و مردان ازدواج کرده، رقم اندکی هم‌چون ۵٪ را نشان می‌دهد!

پاسخ داد: بله؛ بلکه شاید آمار و ارقام، بیشتر از این باشد.

دوباره پرسیدم: آیا این روابط بی‌ضابطه، زمینه‌ی فساد و فروپاشی جامعه نیست؟

گفت: بله؛ همین‌طور است. گفتم: این، یکی از حکمت‌هایی است که دین ما، به حرمت و ناروا بودن اختلاط و هم‌نشینی مردان و زنان حکم نموده است. زن، در دین و باورهای دینی ما، مکرم و گرامی است و از حقوق بسیاری برخوردار می‌باشد؛ خواه آن زن، دختر یا همسر و یا مادر باشد. سرپرست زن، باید نفقه و خرجی زن را بدهد و برای خوشبختی زن تلاش نماید. در دین

ما، خانواده، مجموعه‌ای آکنده از محبت، تعاون، مسؤولیت‌پذیری و ویژگی‌هایی است که برای جامعه‌ی شما قابل تصور هم نمی‌باشد.

گفت: این، خیلی خوب و منطقی است.

بنده، صداقت و راستی را در گفتارش احساس کردم؛ از او پرسیدم: از اسلام چه می‌دانی؟ وی، نام دو تن از شخصیت‌های سیاسی در جهان اسلام را بر زبان آورد و گفت: فقط این‌ها را می‌شناسم.!

گمان کردم شوخی می‌کند؛ اما چون این موضوع را بیشتر دنبال نمودم، فهمیدم که او، واقعا چیزی از اسلام و مسلمانی نمی‌داند!

فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج، نمی‌دانست که کتابی به نام قرآن کریم و پیامبری به نام محمدﷺ وجود دارد! مردی، روبروی

من سخن می‌گفت که هم‌چون طفلی کوچک و ناآگاه بود. با عرض پوزش از این آقا باید بگویم که در کشور ما کودکان، آگاهی و دانش بیشتری از دین خدا دارند.

به او گفتم: نمی‌دانم که چه کسی مسؤول ناآگاهی و عدم شناخت شما از اسلام است؟ آیا دانشگاه‌ها و برنامه‌های آموزشی شما مقصرند یا خود شما مقصرید که به چنین وضعی راضی شده‌اید؟ چطور ممکن است که درباره‌ی دینی که در سراسر جهان بیش از یک میلیارد پیرو دارد، به شما هیچ آموزشی ندهند؟! بویژه که میان کشور شما و کشورهای جهان اسلام، منافع و پیوندهای تاریخی مشترکی وجود دارد.

قبل از این‌که استاد، خانه‌ام را ترک کند، تعدادی کتاب در موضوع اسلام و اسلام‌شناسی به او دادم. او، پس از مدتی با من تماس گرفت و به من خبر داد که این کتاب‌ها را خوانده و قصد دارد کتاب‌های بیشتری درباره‌ی اسلام بخواند.

خواننده‌ی گرامی! چقدر دوست داشتم که فرصت بیشتری در اختیارم بود تا می‌توانستم بیش از این با امثال این شخص، درباره‌ی اسلام سخن بگویم. اما چه کنم که کارهای سخت و دشواری دارم که بیشتر وقت مرا می‌گیرد و فعالیت در عرصه‌ی دعوت اسلامی را بر اساس اولویت‌بندی و به ترتیب کارهای مهم‌تر و سپس مهم انجام می‌دهم. در هر حال سؤال، این است که در چنین اوضاعی آیا خودباختگان طوطی‌صفت کشورهای جهان سوم از حقیقت غربی‌ها باخبرند که طوطی‌وار از غرب و مظاهر زندگی غربی سخن می‌گویند؟!

اگر دانش‌آموخته‌ی دانشگاه کمبریج، پزشک یا مهندس بود، عذر وبهانه‌ای برایش پیدا می‌کردیم؛ اما او، از دانشکده‌ی زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شده بود و از این‌رو انتظار می‌رفت که حداقل مقدار اندکی درباره‌ی اسلام آموخته باشد. لذا کسانی که در نوشته‌های ادبی و تاریخی خود، به‌کثرت به اقوال و

گفته‌های مستشرقان و خاورشناسان استناد می‌کنند، باید این نکته را مد نظر قرار دهند که افرادی هم‌چون این فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج، درباره‌ی اسلام چه می‌آموزند؟

آری! چنین پدیده‌ای، از نابینایی و کورچشمی نیست؛ بلکه برخاسته از کوری دل‌هایی است که در سینه‌ها هستند. ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ﴾

زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج

خواننده‌ی گرامی! پیشتر یادآور شدم که بنده، روانپزشک هستم. این کار، به من این فرصت را داده تا چهره‌ی دیگری از جوامع و انسان‌ها را ببینم و با افراد و گروه‌های مختلف مردم اعم از زن و مرد، رابطه داشته باشم. یکی از ویژگی‌های مشاغلی هم‌چون روانپزشکی، این است که دارندگان چنین مشاغلی بیشتر با مشکلات مردم آشنایی دارند و از این‌رو چه بسا روانپزشکی که در خیابان راه می‌رود، متوجه اموری می‌شود که دیگران، بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرند. چقدر دوست دارم که علما و دعوت‌گران نیز به این قضایا و مسایل، با توجه و نگاه بیشتری می‌نگریستند؛ چراکه مسؤولیت و نقش آنان در مسایل روحی- روانی، بیش از پزشکان و مسؤولان امنیتی می‌باشد. از سوی دیگر مخالفت با آموزه‌های اسلامی از مهم‌ترین عواملی است که به پیدایش و گسترش بیماری‌های روانی انجامیده است.

این مقدمه را از آن جهت نوشتم که خواننده، از حوادث و پیشامدهایی که برایش بیان می‌کنم، متعجب و شگفت‌زده نشود. به‌ویژه آن‌جا که از معاینه‌ی زنان بیمار و گوش‌دادن به مشکلاتشان سخن می‌گویم؛ زیرا نمی‌توان بدون معاینه و شنیدن مشکلات و بررسی آن‌ها، دست به درمان شد. پس از این مقدمه به اصل موضوع یعنی زنان غربی و مسأله‌ی ازدواج بازمی‌گردم:

در آغازین روزهای اقامتم در انگلیس خیلی شگفت‌زده شده بودم که در غرب، زنان، خرج مردان را می‌دهند. من، چنین پدیده‌هایی را در رستوران‌ها و قطارها مشاهده می‌کردم. گویا در واژه‌نامه‌ها و فرهنگ غربیان، چیزی به نام لطف و سخاوت، وجود ندارد. پس از مدتی از شگفتی و تعجب درآمدم. بیماران، اسباب و عوامل این پدیده را به من گفتند. من، از گفته‌های بیماران دانستم که در غرب، مردان، میلی به ازدواج و برقراری پیوند زناشویی ندارند. در آن جامعه روابط زنان و مردان با یکدیگر،

بدور از اصول زندگی زناشویی و در قالب چیزی است که نـامش را دوستی گذاشته‌اند. زنـان و مـردان غربـی، معمـولا دوسـتانی از جنس مخالف دارند. این، در حالی است که در این دوستی، هیچ نشانی از صـدق و راسـتی، محبـت، مردانگـی، کـرم، وفـاداری و دیگر ارزش‌ها و مفاهیم ارزشمند وجود ندارد.

در نگاه غربی‌ها دوست، کسی است که چنـد مـاه یـا سـال را همراه زنی زندگی می‌کند؛ البته بی‌آن‌که خرجش را بدهد. بلکـه در بیشتر موارد زن، خرج دوست مردش را می‌دهد. مرد، هر زمان که بخواهد خانه‌ی زن را ترک می‌کند و می‌رود و بدین‌سان زن، در افسردگی و هراس شدیدی بـه‌سر مـی‌برد کـه مبـادا دوسـت مـردش، او را از خـود برانـد و دوسـت دیگـری بگیـرد و بـا زن جدیدی رابطه برقرار کند! زن بیچاره، از این مـی‌ترسـد کـه مبـادا دیگر دوست مردی نیابد تا مدتی را در کنار او بگذراند!

از آن‌جا که گفته‌اند: مثال، مسأله را روشن‌تر می‌کند، بنده، نمونه‌ای از نمونه های زیادی را که در این‌باره وجود دارد، بیان می‌کنم تا وضعیت زن، در جامعه‌ی غرب روشن‌تر گردد:

درمیان بیماران روانی، زنی دیدم که حدود بیست تا سی سال، سن داشت؛ وضعیت روحی‌اش، خیلی به‌هم‌پاشیده بود. با گذشت زمان که مقداری بهبود یافت و از روی هوشیاری سخن می‌گفت، از او درباره‌ی زندگیش پرسیدم. وی، در حالی که از چشمانش اشک می‌ریخت، چنین پاسخ داد: تنها مشکل من، این است که در اضطراب و افسردگی زندگی می‌کنم و نمی‌دانم که دوست مَردَم، چه زمانی از من جدا می‌شود؟! نمی‌توانم از او درخواست ازدواج نمایم؛ زیرا از این می‌ترسم که ناراحت شود و از من جدا گردد! به من پیشنهاد شد تا برای جلب رضایتش، از او باردار شوم؛ همان‌طور که اینک این کودک را می‌بینید و مشاهده می‌نمایید که از زیبایی و جمالم نیز چیزی کاسته نشده است. با

این حال تمام تلاشم را می‌کنم و هر راهی در پیش می‌گیرم تا با خدمت به وی و صرف مال و هزینه، او را به ازدواج با خودم و تشکیل خانواده، قانع کنم. اما او، هم‌چنان از پذیرش ازدواج با من امتناع می‌ورزد. همین، راز بیماری من است که باعث شده تا در جامعه احساس تنهایی کنم. من، شوهری ندارم که مرا در سختی‌های زندگی یاری رساند؛ البته خانواده‌ای دارم که بود و نبود آن‌ها، یکی است. ای کاش هم‌چنان بدون بچه می‌ماندم؛ زیرا نمی‌خواهم که این طفل نیز همانند من تیره‌روز و بدبخت شود.

در جامعه‌ی غرب، چنین زنانی، اندک نیستند. بلکه زنانی که زندگی آرامی داشته باشند، کم و اندک هستند. با این حال غربی‌ها، بر جوامع اسلامی ما خرده می‌گیرند و گمان می‌کنند که ، در جامعه‌ی ما زن، زندگی سخت و رنج‌باری دارد. البته برای ما مهم نیست که غربی‌ها، درباره‌ی ما چه فکر می‌کنند و اصلا ما، از آن‌ها گواهی حُسن رفتار نمی‌خواهیم. تنها خواسته‌ی ما، این است

که زنان ما، خدواند را بر نعمت اسلام سپاس بگذارنـد. آری! زن، در دوره‌ی جاهلیت و پیش از ظهـور اسـلام، خـوار و ذلیـل بـود؛ اسلام آمد تا جایگاهش را برتری بخشد و حقوق ازدست‌رفته‌اش را به او بازپس دهد. این، از فضـل خـدا اسـت کـه مـرد را بـر آن داشت تا در جستجوی زن دل‌خواهش برآید و از او خواستگاری و درخواست ازدواج نماید. ایـن، زن اسـت کـه اگـر بخواهـد بـه خواستگارش جواب مثبت یا منفی می‌دهد؛ خـانواده‌ی زن نیـز در امر ازدواج، نقش بزرگی دارنـد. در هـر حـال زن، در خـانواده‌ی اسلامی، عزیـز و گرامـی اسـت؛ فرقـی نمـی‌کنـد کـه در خانـه‌ی پدرش باشد یـا در خانـه‌ی شـوهر. در جامعـه‌ی اسـلامی، مـردان، خرج و نفقه‌ی زنان را می‌دهند. حتی گاهی ما، از این می‌نالیم که در جامعه‌ی ما، مرد ناگزیر است تا برای رسـیدن بـه زن، مهریـه‌ی سنگین و مخارج هنگفتی بپردازد. به عبارتی، در جامعه‌ی ما، مرد، برای رسیدن به زن دلخواهش، باید منت بکشد و مراحل زیادی را پشت سر بگذارد. خداوند متعـال مـی‌فرمایـد: ﴿ يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ

أَسۡلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسۡلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٧﴾ (حجرات: ١٧)

یعنی: «آنان، بر تو منت مـی‌گذارنـد کـه اسـلام آورده‌انـد. بگو: با اسلام خود بر من منت مگذاریـد؛ بلکـه خـدا، بـر شـما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده اسـت اگـر در ادعای ایمان راست و درست هستید».

زن مسلمان، ملکه است!

همسایه‌ی ما، پیرزنی بود که بیش از هفتاد سال عمر داشت. با دیدنش، به انسان، شفقت و دلسوزی دست می‌داد. آن زن، در حالی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کرد که بی‌کس و کار بود و کسی نداشت که به او کمک کند؛ خودش، غذا می‌خرید و لباس تهیه می‌کرد؛ خانه‌ی آرامی داشت که کسی جز خودش در آن نبود و کسی هم درب خانه‌اش را نمی‌زد.

در یکی از روزها بنا بر وظیفه‌ی اسلامی خود که باید از همسایگان سر زد، به سراغش رفتم و درب خانه‌اش را زدم. با آن‌که من، کار خاصی نکردم، اما پیرزن، خیلی ترسید؛ چراکه او در جامعه‌ای زیسته و پرورش یافته بود که هیچ خوبی و خیری، در آن نیست و به مهرورزی و دلسوزی، هیچ شناختی ندارد. جامعه‌ای که در آن بیشترین و بهترین رابطه‌ی همسایگی، گفتن اتفاقی صبح بخیر یا عصر بخیر است!

پیرزن، روز بعد با مقداری شیرینی که برای بچه‌ها آورده بود، به خانه‌ی ما آمد و کارت تقدیری به ما داد که بر روی آن به‌خاطر آنچه که به او داده بودیم، قدردانی و تشکر کرده بود. چنانچه این کار، عادت عموم مردم انگلیس در مناسبت‌ها و مراسم است.

من، از آن پیزن خواستم تا گاهی به دیدن همسرم بیاید. او نیز هر از چند گاهی به دیدن همسرم می‌آمد. وی، پس از مدتی رفت و آمد به خانه‌ی ما، متوجه شد که در جوامع ما، مرد، در قبال خانه و خانواده‌اش مسؤول می‌باشد؛ به‌خاطر آن‌ها کار می‌کند و برای آنان، غذا و لباس می‌خرد. هم‌چنین دریافت که مسلمانان، به جنس زن اعم از دختر، همسر و یا مادر احترام زیادی می‌گذارند. این احترام، بویژه در زمانی که سنی از زن می‌گذرد، افزایش می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که هر یک از فرزندانش، می‌کوشد تا بیشترین خدمت را به او انجام دهد. پیرزن، دانست که در جامعه‌ی ما، هر

کسی که در خدمت به پدر و مادرش و توجه به آن‌ها کوتاهی نماید، از چشم مردم می‌افتد و همه، از او بیزار می‌شوند.

بدین‌سان پیرزن، از مجموعه‌ی رفتارهای خانواده‌ی مسلمان آگاهی یافت و فهمید که در خانه‌ی مسلمان، رفتار پدر با فرزندان چگونه است؟ گویی به چشم خود مشاهده کرد که فرزندان، هنگام ورود پدر به خانه، به دورش می‌گردند؛ زن، تمام توانایی‌اش را در خدمت به شوهرش بکار می‌گیرد. آری! آن زن از چگونگی تعامل و منش اعضای خانواده‌ی مسلمان با یکدیگر آگاهی یافت و از این‌رو حالات خودش را با اوضاعی که ما مسلمانان داریم، مقایسه کرد. او، می‌دانست که فرزندان و نوه‌هایی دارد، اما خبر نداشت که آن‌ها کجا هستند؟! هیچ یک از آنان به دیدنش نمی‌آمد! شاید تعجب کنید، اما این، یک واقعیت است که در غرب امکان دارد این پیرزن (یا پیرمرد و پیرزنی هم‌چون او) بمیرد، دفن شود و یا بسوزد و هیچ یک از فرزندانش،

خبـر هـم نشـوند!! خانـه‌ای کـه آن پیـزن داشـت، نتیجـه‌ی کـار و دست‌رنج خودش در طول عمرش بود. آن پیرزن، برای همسرم از مشکلات و سختی‌های فراروی زن غربی در محیط کار یـا خریـد نیازمندی‌های خانه سخن می‌گفت تا ایـن‌کـه سـخنش بـه ایـن‌جـا انجامید که: واقعا زن، در جامعه‌ی شما، مثـل یـک ملکـه اسـت و اگر دیر نشده بود، با مردی همانند شوهر تـو ازدواج مـی‌کـردم و هم‌چون شما زندگی می‌نمودم.

کسی که برای درس یا کار به غرب رفته، چنین نشانه‌هایی را به‌وضوح مشاهده کرده است. با این حال متأسفانه در جامعه‌ی ما، برخـی از خودباختگـان فرهنـگ غـرب، از تقلیـد کورکورانـه‌ی زندگی غربی، شرم نمی‌کنند و با شگفت و تعجب تمام هـم‌چنـان برخی از مجله‌ها و نشریات کشورهای اسلامی، از لباس زن غربی، کار زن غربی و پوشش غربی و آزادی‌ای سخن می‌گویند که زن غربی، در سایه‌ی آن زندگی می‌کند!

بارخدایا! تو را سپاس که به نعمت اسلام بر ما، منت گذاشتی.

﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسْلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَٰنِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ١٧﴾ (حجرات: ١٧)

یعنی: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر در ادعای ایمان راست و درست هستید».

وقتی زن، با فطرتش در تعارض قرار بگیرد...!

من، هرگز از یاد نمی‌برم که در مدت اقامتم در غرب، دو سیما و شخصیت متفاوت و بلکه متعارض از یکی از زنان برجسته‌ی انگلیسی دیدم که وکیل بود.

سیمای نخست: اولین شخصیت این زن، دارای این ویژگی‌ها بود:

1ـ انرژی زیاد، فربگی و تنومندی.
2ـ تندزبانی.
3ـ جدیت و سرسختی در رسیدن به آنچه باور داشت.
4ـ فعالیت خستگی‌ناپذیر و گسترده؛ به‌صورتی که گاهی مقاله‌های زیادی از او به چاپ می‌رسید و گاهی نیز بر صفحه‌ی تلویزیون نمایان می‌شد و با مردان نامور و توانا در عرصه‌های فکری و علمی، به رایزنی و اظهار نظر درباره‌ی مسایل مختلف

می‌پرداخت و از دیگرسو، سخنان این زن، به گوش می‌رسید که در دادگاه به دفاع از موضوعی برخاسته بود که خود را برای آن نثار کرده بود.

شاید خواننده‌ی گرامی، چنین بپندارد که این زن، وکیل شرکت یا مؤسسه‌ای بود. خیر؛ بلکه تنها کار این خانم، دفاع از حقوق زن و برابری همه‌جانبه‌ی زنان و مردان بود. از این‌رو آمار و ارقام شگفت‌انگیزی از وزارت‌ها، مؤسسات و شرکت‌ها، نزد این زن یافت می‌شد که به موضوع نسبت زنان و مردان شاغل در سازمان‌های یادشده، می‌پرداخت. از این‌رو توانسته بود در بسیاری از موارد، تعدادی از زنان را به استخدام نهادها و مؤسسات مذکور در بیاورد و فاصله‌ی میان زنان و مردان شاغل را کم نماید. در پاره‌ای از موارد نیز موفق شده بود که حکم دادگاه را بر ضد برخی از شرکت‌ها، به نفع زنانی تغییر دهد که به علت عدم نیاز به آن‌ها، از وظایف و شغل‌های سازمانی خود، بیکار شده بودند.

در هر حال این زن، در جامعه‌ی غرب، بلندآواز و نامور بود و جایگاه بزرگ و برجسته‌ای در جامعه داشت. وی، در انگلیس، الگو و نمونه‌ی زنان و حتی مردانی قرار گرفته بود که به برابری مطلق میان زن و مرد، فرا می‌خوانند.

سیمای دوم: دومین شخصیت این زن، شخصیت زن بیماری است که در بیمارستان بیماری‌های روانی، تحت درمان یک روان‌پزشک قرار داشت. او، در همان بیمارستانی تحت درمان بود که من، در آن کار می‌کردم. من، به چشم خود صحنه‌ای دیدم که به کلی متفاوت با چیزی بود که مردم، در صفحه‌ی تلویزیون یا سالن دادگاه مشاهده می‌کردند.

من، زن ضعیف، ازهم‌پاشیده و در هم شکسته‌ای دیدم که در دنیا احساس تنهایی می‌کرد و فرزند، شوهر و برادر و پدری نداشت. این در حالی است که زنان، او را وکیل توانمندی می‌دانستند که از حقوقشان دفاع می‌کرد. این، تنها رابطه‌ی

دیگران با خانم وکیل بود و از این‌رو آنـان، خـود را نیازمنـد و یـا هم‌گرا با زن ضعیفی نمی‌دانستند که روی تخت بیمارسـتان افتـاده و یا خانه‌نشین شده بود.. مـن، پـیش از آن‌کـه از ایـن زن، چیـزی بپرسم، مشکلش را می‌دانستم، اما باید از بیمار سؤالاتی را پرسـید و به گفته‌هایش توجه کرد. لذا از او پرسیدم: بیماریت، چیسـت و چه احساسی داری؟ او در پاسخ من، چنـین گفـت: «مـن، از یـک مرد درخواست ازدواج کرده‌ام، اما او بـه مـن پاسـخ منفـی داده و خواسته‌ام را رد کرده است!! من، از زندگی و کارم خسته شده‌ام».

بیماری این زن را با امانت و دقت، برای شما بازگو می‌کـنم.. من، بنا بر وظیفه‌ی پزشکی خود، برای درمان افسـردگی ایـن زن، اقدامات لازم را انجام دادم؛ اما می‌دانم که این زن، هرگز از ایـن بیماری بهبود نخواهد یافت. زیرا وی، هـیچ‌گـاه، آن‌چنـان مـردی پیدا نخواهد کرد که برای ازدواج با او، از زندگی و عقلش دست بر دارد و بی‌پروا به ازدواج و زندگی با ایـن زن، تـن دهـد و اگـر

هم چنین مردی بیابد که به خواسته‌اش «نه» نگوید، در واقع نامردی پیدا کرده که فقط شبیه مردان است! و چنین مردنمایی، نمی‌تواند مشکل خانم وکیل را حل کند. از سوی دیگر اگر این خانم، از بیماریش بهبود حاصل کند و به شغل گذشته‌اش بپردازد، دوباره بیمار و روانی خواهد شد؛ زیرا چنین زنی که به دنبال شهرت و نام‌آوری است، به همه چیز جز پیامدهای کارش می‌اندیشد. اینک خود قضاوت کنید که چه بلایی بر سر زنی می‌آید که با فطرت و سرشت خویش، در تعارض قرار می‌گیرد؟!

خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ (روم: ٣٠)

یعنـی: «روی خود را خالصانه متوجه آیـین (حقیقـی خـدا، اسلام) کن. این، سرشـتی اسـت کـه خداونـد، مردمـان را بـر اساس آن سرشته است؛ نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از دیـن‌داری بــه بـی‌دینـی و از راسـت‌روی بـه کـج روی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار و لـیکن بیشـتر مردم، نمی‌دانند».

مشکل، این‌جاست کـه مـردم، ایـن زن را فقـط بـا تنـدزبانی، پرحرفی و انرژی وافرش در عرصه‌ی دفاع از حقوق زن دیده و او را بر بستر بیماری افسردگی مشاهده نکـرده‌انـد. اسـاس بیمـاری و تیره‌روزی خانم وکیل، رویکرد کسانی است که فریفته‌ی سـخنان شگفت‌انگیزش شدند و یا کسانی، عامل بدبختی او هستند کـه بـا تحسین و فریب او، وی را به چنین روزی انداختنـد. ایـن، چیـزی اسـت کـه مـن شخصـا مشـاهده کـردم و چنـین نمونـه‌هـایی، در جامعه‌ی غرب زیاد می‌باشند. از این‌رو پیشنهاد می‌کنم کسانی که در پـی نمونـه‌هـایی بـیش از ایـن هسـتند، بـه آمـار زنـان چهـره و

مشهوری مراجعه کنند که در غرب و حتی در کشورهای اسلامی، از بیماری روانی رنج می‌برند.

مسؤولیت‌پذیری مرد در قبال خانواده‌اش و سرپرستی آن‌ها، هم برای خود او بهتر است و هم برای همسر و فرزندانش. کوتاهی مرد در انجام وظایفش و عقب‌نشینی از جایگاه سرپرستی خانواده و واگذاری آن به زن، جهنم غیرقابل تحملی برای زن می‌باشد. برابری مطلق زن و مرد، دروغ نوساخته‌ای است که دشمنان زن اعم از یهودیان، صلیبیان، سوسیالیت‌ها[۱] و سایر

---

[۱] سوسیالیسم یا جامعه‌باوری، از واژه‌ی سوسیال در زبان فرانسه به معنای اجتماعی گرفته شده است؛ در واژه‌نامه‌ی انگلیسی آکسفورد، سوسیالیسم، نظریه‌ای تعریف شده است که بر نظارت جامعه بر تولید و وسایل تولید و نیز اداره‌ی آنها به سود همگان، تأکید دارد.. بدون تردید چنین تعریفی از سوسیالیسم، صرفا به حوزه‌ی اقتصادی این مکتب و تفکر، اشاره دارد؛ در صورتی که نظریه‌پردازان سوسیالیسم در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فلسفی و حتی دینی، اظهار نظرهایی کرده‌اند که هرچند هم‌سان

مکاتب بی‌دین و مادی گرا، ساخته و پرداخته‌اند و اینک تمام بررسی‌های علمی، بر فساد و سستی چنین باوری تأکید می کنند.

خدای متعال، می‌فرماید: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ (نور: ٦٣)

نمی‌باشد، اما از آن‌جا که از تمام جریان‌های تاریخی، طبیعی و حتی ما بعد طبیعی، برداشت و یا تفسیری ماده‌باورانه و صرفاً جامعه‌شناختی داشته‌اند، از این‌رو در تحلیل آموزه‌های مذهبی و دینی خود نیز، به بی‌راه رفته‌اند؛ متأسفانه در این میان عده‌ای بدور از آشنایی با مفاهیم دین اسلام کوشیده‌اند تا اسلام را دینی تعریف کنند که با مکاتب و باورهای بشری از قبیل: دموکراسی، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و امثال این‌ها، هم‌سو و موافق است؛ اما قطعاً اسلام، دینی است کامل و همه‌جانبه که با وجود تمام بی‌راهگی‌های برخی از به‌اصطلاح اندیشمندان، از تحریف و دگرگونی در امان مانده و هم‌چنان قابلیت کاربرد در تمام جنبه‌های زندگانی را دارد.(مترجم)

یعنـی: «آنان که با فرمان پیامبر مخالفت مـی‌کننـد، بایـد از این بترسند که (در برابر این نافرمانی) بلایی، گریبانگیرشـان شود یا این‌که عذابی دردناک، به آنان برسد».

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم